

چرا بایستی هر ضحالی تصرف عدوانی بدادسرا

قابل رسیدگی فرجایی نباشد ؟

قانون جلوگیری از تصرف عدوانی در ماده دوم باین عبارت (هرگاه کسی مال غیر منقول را که در تصرف غیر بوده است عدواناً تصرف کرده باشد سایرین حفظ انتظامات عدوسی باید با حکم کتبی دادستان مثل مال مزبور را بتصرف شاکی (متصرف اول) بدهند الخ) ضمن تشریح نحوه رسیدگی بموضوع دعوائی تصرف عدوانی مرجع رسیدگی و نحوه صدور حکم را نیز تعیین میکنند و قانون صریحاً تذکر میدهد که با حکم کتبی دادستان محل دعوائی تصرف عدوانی حل و فصل میگردد یعنی در این مورد دادستان محل بجای رئیس دادگاه بوده و بایستی حکم بر رفع تصرف عدوانی بدهد و در آخر همین ماده نیز باین عبارت (. . . ازین حکم تا ده روز پس از ابلاغ میتوان تناضای پژوهش نمود مرجع رسیدگی پژوهشی دادگاه شهرستان محل وقوع مال غیر منقول است) تذکر میدهد که موضوع قابل رسیدگی پژوهشی است .

در موردیکه دادستان محل بجای حاکم محکمه بایستی بر طبق قانون حکم صادر نماید و حکم مذکور نیز مرحله پژوهشی دارد چرا بایستی این حکم پژوهشی بدیوانعالی کشور که مرجعی است برای تسجیل و تصحیح احکام نرود و دیوانعالی کشور که با اصطلاح محلی است که قوانین بایستی وسیله نضات عالی مقام و با تجربه که تمام مراحل (مناصب) قضائی را طی کرده اند تجزیه و تحلیل شود بایستی از اینگونه احکام مطلع شود .

همانطور که در قوانین مذکوره است هر نظر قضائی و حکمی که بواسیله محکمه و یا قاضی دادسرا صادر میشود در دو مرحله رسیدگی ماهیتی و ماهوی شده سپس بدیوانعالی کشور جهت ابرام و استواری آن (میرود) جز سوار دیکه قانون استثنانموده و لازم بتذکر نیست سوار دیکه استثنانموده قانون اهمیت برای آن قائل نبوده و نخواستنه است وقت گرانهای قضات دیوانعالی کشور گرفته شود والا نظر

قانون گذار برای نعلق دارد که کلیه احکام صادره از تمام مراجع قضائی کشور بوسیله قضات محترم دیوانعالی کشور تجزیه و تحلیل گردیده از آن مستحضر گردند زیرا دیوانعالی کشور دیوان تمیز است و احکامیکه از طرف دادسرا صادر میگردد یعنی قدرت اجرایی احکام باخواستنه های / . . . ریال را هم ندارد؟

در صورتیکه قانون صریحاً اجازه داده است احکام هیئت عمومی دیوانعالی کشور مانند قانونیکه وسیله قوه مقننه که قدرت مستقلمی است از قوه قضائیه محسوب و قدرت و قوت قانونیکه از قوه مقننه صادر گردیده است داشته باشد چگونه احکامی باین اهمیت که از دادسرا با حکم کتبی دادستان و دادگاه شهرستان صادر میگردد نبایستی قابلیت فرجام داشته و در دیوانعالی کشور نیز مورد بررسی و مذاکره قرار گیرد زیرا بعضی اوقات این احکام ارزش حیات و سمات چندین هزار نفر اهالی دهات و شهرها را داشته و برخی از همین احکام سشمول سسیونها ریال پول میگردد که فقط بایستی دادستان محل حکم قطعی صادر نموده و پس از اجراء برای تسجیل بدادگاه شهرستان محل برود.

با توجه باینکه قانون مشروخی نیز در این باره موجود نبوده و علاوه بر آن بلااستثناء تمام دادستانها و دادیاران در حین عمل سواجه با اشکالاتی میگردد که محتاج مطالعه دقیق و بررسی کامل رویه ها و عملکردها با تجربه و مطلع است. گرچه علت ایجاد قانون جلوگیری از تصرف عدوانی علیرغم وجود نظیران در قانون آئین دادرسی مدنی که صلاحیت رسیدگی آنرا نیز دادگاه بخش دارد بر تسریع و تسهیل است و بهمین علت نیز تشاکیان خصوصی وقتی حقوق خود را در معرض خطر فوتی و فوری میبینند چون میخواهند سریعاً بحق خود برسند دادسرا را بدادگاه بخش ترجیح و بلافاصله نیز بایستی از طرف دادستان تعیین تکلیف و بر طبق ذیل ماده .. (۲) قانون جلوگیری از تصرف عدوانی بلافاصله نیز حکم دادستان اجراء گردیده در صورتیکه در عمل مشاهده میشود بهخاطر اشکالات و نواقصیکه در قانون مذکور موجود است ماهها اتخاذ تصمیم طول کشیده و پس از اتخاذ تصمیم نیز ملاحظه میشود که حکم دادسرا ناقص و اکثراً بر خلاف اصل کلی که حل و فصل اسور است میباشد و نتیجه سوجبات ناراضیتی نه تنها من له الحق را از رسیدگی فراهم مینماید بلکه مستحکمى عنه نیز ناراضی میشود زیرا قانون صراحت کامل نداشته و روشن نیز نمیباشد و لذا نظریه هیئت عمومی دیوانعالی کشور بدین شرح

(چون در ماده ۵ قانون جلوگیری از تصرف عدوانی که سلاک قابل پژوهش بودن حکم دادستان در مورد تصرف عدوانی ذکر می‌شود از قابل فرجام بودن حکم دادگاه نشده و عموماً قانونی راجع بقابل فرجام بودن احکام شامل مورد نیست و از روح قانون مذکور مستفاد می‌شود که نظر قانونگذار در مورد جلوگیری از تصرف عدوانی در تسریع و تسهیل است لذا قبول دادخواست فرجامی نسبت به احکام مربوطه بتصرف عدوانی که مرجع رسیدگی بدوی دادسرای بوده برخلاف مفاد قانون نامبرده است.)

گرچه کاملاً منطقی است ولی خود دیوانعالی کشور که بزرگترین مرجع قضائی مملکت است بایستی این ضرورت را قبول نماید که گرچه تشخیص داده شده علیت ایجاد قانون تصرف عدوانی علیرغم وجود قانون مشروح دیگری نظیر آن در قانون آئین دادرسی مدنی تسهیل در رسیدگی و تسریع در تعیین تکلیف دعاوی مردم است ولی قابلیت فرجام در این مورد نه تنها ایجاد وقفه‌ای در کار اجرای حکم دادسرا (تسریع) نمی‌نماید بلکه حکم اجرا شده ولی طرفین علیرغم اجرای حکم دادسرا محاکمه خود را در مرحله پژوهشی در دادگاه شهرستان تعقیب و قابل فرجام بودن آن هم وقفه‌ای ایجاد نکرده آنرا مسکوت نمی‌گذارد و در این مورد رسیدگی فرجامی هیچگونه منافاتی با سرعت و تسهیل در کار طرفین دعوا نخواهد داشت خصوصاً آنکه قابل فرجام بودن حکم دادسرا در مورد تصرف عدوانی دارد بنظر اینجانب بشرح زیر است :

- ۱ - ایجاد رویه‌های مختلفه از طرف دیوانعالی کشور که نتیجه آن تسهیل صدور احکام بعدی در موارد مشابه خود می‌باشد.
- ۲ - بوسیله وجود رویه‌های مختلفه راه وصول بحقیقت امر در دادسراها موقع صدور احکام و اتخاذ تصمیم در باره رفع تصرف عدوانی روشن می‌گردد.
- ۳ - فعلاً در کلیه دادسراها در مورد رسیدگی بشکایت تصرف عدوانی بی نظمی‌هایی موجود است که بایستی آنرا هرج و مرج خواند که در اثر ایجاد رویه‌های مختلف دیوانکشور این هرج و مرج و بی نظمی از بین رفته و آثار مردم بآسانی انجام و مقدار زیادی از ناراضی‌تیهای نیز مرتفع می‌گردد.
- ۴ - اکثر احکام صادره از طرف دادسراها که جهت رسیدگی پژوهشی بدادگاههای شهرستان میرسد دارای نقایصی است که از وجود سلبیقه‌های مختلفه

آقایان قضات دادسراها ناشی میگردند و علتش عدم وجود راه حل صحیح قانونی برای اتخاذ تصمیم میباشد که در اثر ایجاد رویه های مختلف دیگر سلیقه شخصی در احقاق حق تبعاً مؤثر نبوده و از راه حل قانونی خارج نخواهد شد.

• ایجاد رویه های شعب و هیئت عمومی دیوانعالی کشور نواقصیکه فعلاً موجود است از بین برده و روال کار را بر بنیاد محکم استوار و نواقص قانونی را ترمیم مینماید.

بعضی اوقات چنان قضات دادسراها در اتخاذ تصمیم مردد میمانند که گاهی چندین روز طول میکشد تا پس از مشاوره یا قضات دیگر و مراجعه بقوانین و کتبی که در این باره نوشته شده است بتوانند تصمیم بگیرند و پس از تعطیلی باز متوجه میشوند که از این راه نیز طرفی نه بسته و تصمیم همانست که بود زیرا نه از قانون مطلب دیگری که بتواند در روشن کردن موضوع کمک کند استنباط خواهد گردید و نه اینکه قضات مورد مشورت چیزی بیشتر میدانند و اگر هم بدانند باز هم سلیقه خودشان است که بعنوان راه حل پیشنهاد مینمایند در صورتیکه بناء قانون در تسهیل و تسریع است و بایستی فوراً تکلیف ارباب رجوع تعیین و اتخاذ تصمیم گردد والا بیم آن میرود که در اثر تعلل در اتخاذ تصمیم جرائمی مرتکب شوند که علتش همانطور که اشاره شد عدم تعیین تکلیف اصحاب دعوا از طرف دادستان است که نمایند قوانین و کنترل کننده آنست. ولی آیا در این تعلل میتوان تکلیف را متوجه دادستان و یا دادیار دانست؟ بدین شک خیر زیرا دادستان که از خود نمیتواند ایجاد قانون نماید و بایستی با همین قانون ناقص اسوره مربوط بتصرف عدوانی را حل و فصل نماید لذا در صورتیکه رویه ها و آراء مختلفه از دیوانعالی کشور در دست باشد و یا قوانین مشروح تری ایجاد شود قهراً دادستانها بهتر میتوانند در انجام وظیفه خود در مورد رفع تصرف عدوانی موفق شده و کارها را حل و فصل نمایند و همانطور که قانون اصول تشکیلات دادگستری وظیفه دفاع از حق و کمک بان را بعهدده او گذارده وظیفه خطیر خود را انجام دهد.

نتیجه ای که از این بحث گرفته میشود این است که باتوجه بضرورت قانون جلوگیری از تصرف عدوانی و علت وجودی آن و حل و فصل این قبیل دعاوی در دادسرا ضرورتیکه قابل فرجام بودن آن را مدلل بپسازد نیز روشن میگردد.